فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال پنجم – شماره چهارم – زمستان ۱۳۹۱- شمارهٔ پیاپی ۱۸

ساختار حکایات مربوط به امامان معصوم (ع) در کیمیای سعادت با محوریت شخصیت

(ص ۳۸۴- ۳۶۳)

بتول مهدوی(نویسنده مسئول)[۱]، حسین کهنسال فخرداودی[۲]، سمیه شجاع تقی آباد[۳]

تاریخ دریافت مقاله :۹۱/۳/۳۰
تاریخ پذیرش قطعی:۹۱/۸/۱۰

چکیده

اساس کار غزّالی در کیمیای سعادت به عنوان اثری تعلیمی – عرفانی بیان نکات اخلاقی و الهی با بهره‌گیری از حکایت است و هدف نویسنده از ذکر حکایت نه القای لذت از طریق داستانپردازی بلکه تنها بهانه‌ای برای بیان مؤثر پیام و درونمایهٔ مورد نظر به بهترین و ساده‌ترین وجه است. به همین دلیل مؤلف به روشی موجز و مختصر از ظرفیتها و عناصر داستان بهره برده‌است. از آنجا که شخصیت امامان معصوم(ع) تاریخی و واقعی هستند، در نتیجه شخصیت پردازی غزّالی از آنها بیش از آنکه زاییدهٔ ذهن او باشد بر اساس واقعیت است. در حقیقت کار وی جستجو در احادیث و روایات و سپس گزینش و پردازش آنها به صورت حکایت بوده‌است. سوالی که در اینجا مطرح میگردد این است که: در حکایات مربوط به امامان معصوم که بخش مهمی از داستانهای کیمیا را تشکیل میدهد، چه میزان عناصر و ساختار داستانی امروزی دیده میشود و شگردهای غزّالی در شخصیت پردازی تا چه اندازه به شیوهٔ نویسندگان روزگار ماست؟

کلمات کلیدی

غزّالی، کیمیای سعادت، امامان معصوم(ع)، عناصر داستان، شخصیت پردازی، شخصیت

۱ . استادیار دانشگاه مازندران Mahdavi_b2009@yahoo.com
۲ . کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
۳ . کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

Archive of SID
www.SID.ir

۱) مقدمه

غزّالی به عنوان متکلمی عارف مسلک برای بهره‌گیری مخاطب فارسی زبان از مفاد و محتوای کتاب بزرگ «احیاء العلوم»، به تألیف کتاب «کیمیای سعادت» پرداخته و ناظر به هدف مذکور، این اثر را متناسب با درک مخاطب عام ساده گردانده و آن را با حکایات متنوع ، دلپذیر و همه پسند نموده‌است.

از آنجا که تمام همّ وی به القای مؤثر پیام معطوف بوده نه حکایت پردازی و سرگرم نمودن مخاطب، ذکر داستان نیز بهانه‌ای برای تبیین هرچه بهتر مطالب اخلاقی و عرفانی و به عبارتی تأکید و تأثیر سخنان پیش‌گفتهٔ او به نظر میرسد، در واقع غزّالی اندیشه و تخیل خود را صرف گزینش داستان و پرورش مطالب نموده‌است.

افزون بر این غزّالی برای تأثیر هر چه بیشتر اقوال خود بر مخاطب از اعتبار و تقدّس خاندان پیامبر به شکل هنرمندانه‌ای بهره گرفته و در اثر خویش کلام و روایات مربوط به آنها را استشهاد نموده که بررسی همهٔ مصداقها مورد انتظار این جستار نبوده‌است؛ با این توضیح که وی گاه تنها به نقل حدیثی از معصوم پرداخته که به جهت فقدان عنصر داستانی از آن چشم پوشیده شد، از آنجا که داستان پردازی هدف اصلی وی نبوده این امر به فشردگی و ایجاز حکایات و به تبع حذف بسیاری از عناصر داستانی انجامید ولی این بدان معنا نیست که نتوان حکایات او را از حیث وجود برخی عناصر مورد مطالعه قرار داد. در این جستار به بررسی شواهدی پرداخته شد که شاخصه‌های حکایت یا حکایتواره را داشته است و به عبارتی متضمن صحنه و گفتگو یا شامل صحنه و کنشی باشد. گفتنی است که حکایات مورد نظر، جنبهٔ تاریخی و واقعی دارند و غزّالی نیز در اصل ماجرا تصرفی نکرده، بلکه تنها در کیفیت روایت و بیان حکایت میتوانسته دست ببرد، مثلاً یک روایت یا نقل ساده را به گفتگو تبدیل نماید و به آن حالت نمایشی دهد. به تعبیر دیگر نقش او نه خلق داستان و نه بیان وقایع تاریخی است، بلکه وی به باز آفرینی ماجرایی تاریخی در قالب داستان پرداخته است. نگارندگان در این پژوهش در صدد پاسخگویی به سؤال ذیل هستند: ساختار و عناصر حکایات امامان معصوم تا چه اندازه‌ای قابل انطباق با داستانهای امروزی است؟

گفتنی است هر چند پژوهش حاضر به بررسی و واکاوی چگونگی بهره‌گیری غزّالی از ساختار و شگردهای داستانی حکایات امامان معصوم در کیمیای سعادت اختصاص دارد، ولی میتواند تا حدود زیادی تحلیل حکایات دیگر کیمیای سعادت- فشردهٔ کتاب بزرگ احیاءالعلوم- نیز به شمار آید. شایان ذکر است که پژوهشی از این دست در اثر بزرگ فارسی غزّالی که به عنوان پیشوا و الگوی سنایی، سعدی و عرفای تالی خود درخشش خاصی دارد

Archive of SID

www.SID.ir

و در جایگاه یکی از پیشگامان به کارگیری تمثیل در متون تعلیمی– اخلاقی و عرفانی مطرح است میتواند حایز اهمیت باشد.

هر چند در مورد آثار، عقاید و تصوف غزّالی کتابها و مقالات بسیار نوشته شد، ولی تا کنون تحلیل ساختاری در مورد حکایات موجود در آثار غزّالی از جمله کیمیای سعادت عموماً و حکایات ائمهٔ اطهار خصوصاً صورت نگرفته است و مقالهٔ حاضر میتواند گامی نخست در این امر به شمار آید.

۲)ساختار حکایات

همهٔ حکایات ائمه اطهار (ع) در کیمیای سعادت، یکدست و یکسطح نیستند؛ بعضی به اندازهٔ یک نقل ساده و حتی بسیاری فاقد پرداخت هنرینـد. ساختار (Structure) این حکایتها نیز بیشتر بر مبنای گفتگو شکل گرفته است. غزّالی سعی دارد تا جایی که امکان دارد و به حقیقت تاریخی حکایات لطمهای وارد نمیشود، اشخاص داستان را به گفتگو وادارد. این امر علاوه بر مسئلهٔ حقیقتنمایی به ظرفیت داستان نیز بستگی دارد، چراکه برخی حکایات قابلیت دیالوگپردازی دارند و مفهوم و هدف آنها به این صورت بهتر انتقال مییابد. غزّالی نیز با آگاهی از همین نکته، سعی کرده تا جایی که ظرفیت حکایت اجازه میدهد، عنصر گفتگو را حتی به صورت مختصر و جزئی وارد حکایت نماید. وی به گونههای مختلف حکایتهای خود را نقل کرده که در برخی موارد ماجرا را از زبان یکی از شخصیتها میشنویم، اما باز هم عنصر غالب و مبنای حکایت، گفتگو است (بعنوان نمونه رک :کیمیای سعادت، رکن چهارم، اصل دهم: ص۶۳۳).

گاهی نیز غزّالی خود مستقیماً ماجرایی را نقل میکند که اغلب گفتگوی اشخاص داستان را در پی دارد. برای نمونه در حکایاتی که بر مبنای گفتگو شکل گرفته، غزّالی برای آشنایی مخاطب با حال و هوای واقعه، در آغاز حکایات، توصیف مستقیمی را در چند جمله بیان میکند و بدین شکل وارد فضای داستان میشود. پس از آن، حکایت در مسیر اصلی خود جریان مییابد و بر مبنای گفتگو شکل میگیرد. در اینگونه حکایات شخصیتها به هر دو صورت مستقیم یا گزارشی و همچنین با ذکر اعمال یا گفتار در طول حکایت معرفی میشوند(بعنوان نمونه: ج ۱، عنوان اول: ص ۲۵). در بخشی از حکایات، تنها یک جمله برای آشنایی مخاطب با فضای (Atmosphere) حکایت و به عنوان مدخل بیان میشود، سپس گفتگویی که غالباً به شکل پرسش و پاسخی کوتاهی است شکل میگیرد (بعنوان نمونه: رکن اول، اصل پنجم: ص ۱۷۰).

Archive of SID

www.SID.ir

در مجموع ساختار غالب حکایات محل بحث ما یا از یک یا دو شخصیت و یک گفتگو تشکیل شده است: نظیر (همان، رکن دوم، اصل چهارم: ۳۸۶)، یا حکایت با کنشی آغاز میشود و گفتگویی پس از آن شکل میگیرد (همان. رکن اول، اصل پنجم: ص ۱۷۰) یا آنکه سخن با گفتگویی آغاز میشود و کنشی به تبع آن به وقوع میپیوندد (همان،رکن دوم، اصل سوم: ص۳۴۶). در دسته ای از حکایات شاهد دو گفتگو یا دوکنش هستیم (همان، رکن اول،اصل هفتم:صص ۲۴۰ -۲۳۹) و (همان، رکن دوم، اصل دهم: ۵۴۱-۵۴۰). در برخی مصادیق نیز با افزوده شدن تعداد شخصیتها بر گفتگوها یا کنش داستانی افزوده میشود و میتوان شاهد طرح و یا رابطهٔ سببیت میان عناصر بود (همان)[1]. در حکایات متضمن حماسهٔ لیلة المبیت نیز گفتگوی حق تعالی با دو ملک مقرب – جبرئیل و میکائیل- میتواند داستانی فرعی در میان حکایت اصلی به شمار آید (همان، ج۲، رکن سوم، اصل ششم: ص ۱۷۴).

۳) عناصر داستان

پیرنگ

اگر پیرنگ را مجموعهٔ سازمان یافتهٔ وقایع بدانیم که با رابطهٔ علت و معلولی به هم پیوندخورده و با الگو و نقشه‌ای مرتب شده باشد، در حکایات مورد بررسی این عنصر وجود ندارد و تنها شکل سادهٔ آن که موسوم به طرح است در برخی از حکایات دیده میشود(همان، اصل دوم: ص ۲۶-۲۵)، چرا که در داستانهای محل بحث هم به جهت کوتاهی حکایت و هم سادگی روایت و هم به آن دلیل که نویسنده سعی کرده تا بیشتر به پیام حکایت بسنده کند تا به تفسیر روابط علّت و معلولی حوادث، امکان هرگونه پیچیدگی و گره‌افکنی و فرود و گره-گشایی محدود شده است و به عبارتی این قبیل قصه‌ها و حکایات یا «فاقد طرحند یا طرحی ساده دارند» (ساختار داستانی حکایتهای عرفانی، رضوانیان: ص ۱۱۴). در معدودی از حکایات که بر تعداد شخصیتها یا کنشها افزوده میشود میتوان شاهد طرح یا رابطهٔ سببیت میان عناصر بود و گره‌گشایی و فرود داستان در این گونه شواهد نیز به واسطهٔ سخاوت (کیمیای سعادت، ج۲: رکن سوم، اصل ششم: صص ۱۶۸-۱۶۷) و یا گذشت و چشم‌پوشی امامان (همان، ج۱، رکن دوم، اصل دهم: صص ۵۴۱-۵۴۰) صورت میپذیرد.

درونمایه

درونمایه (Theme) را «به عنوان فکر و اندیشهٔ حاکمی تعریف کرده‌اند که نویسنده در داستان اعمال میکند» (عناصر داستان، میرصادقی: ص۱۷۴). از آنجا که کتاب «کیمیای سعادت» کتابی

۱ . نیز (کیمیای سعادت، ج۲، رکن سوم، اصل ششم: صص ۱۶۸-۱۶۷) و (همان،ج ۲، اصل اول: صص ۲۶-۲۵)

Archive of SID

www.SID.ir

تعلیمی و عرفانی است، بر همین اساس درونمایهٔ حکایتهای آن را نیز غالباً مسایل الهی و تربیتی تشکیل میدهند. قصد مؤلف نیز در ایراد حکایات نه حکایت‌پردازی بلکه تأیید و تمثیل سخنان پیش‌گفتهٔ خود و به عبارتی القای پیام مورد نظر به بهترین و ساده‌ترین وجه به خواننده بوده است. یقیناً درونمایه و تم، اصلی‌ترین دغدغهٔ غزّالی در این قبیل استشهادات به نظر میآید. بر همین اساس وی دیدگاه و جهت فکری و هدف خود را از طرح داستان به صورتی صریح و مستقیم چه در عنوان باب اصلی و چه ضمن عناوین فرعی بابها و بعضاً پیش و یا پس از حکایات بیان نموده و از خواننده میخواهد از منظر و دید خاص او به داستان نگاه کند؛ هر چند خواننده برای دریافت فکر مسلّط و هستهٔ اصلی مورد نظر مؤلف نیازی به فعالیت ذهنی ندارد و بعضاً حکایات محمل درونمایه‌های دیگری نیز هستند، ولی غزّالی با ذکر عناوین اصلی و فرعی خواننده را وادار میکند تا از منظر خاص او به حکایت بنگرد ؛ مثلاً حکایت ذیل در بخش «آداب طعام خوردن»ذکر شده که عنوان فرعی آن «آداب طعام خوردن دوستان که به زیارت یکدیگر شوند» است: «کسی علی بن ابیطالب را -کرّم الله وجه- میزبانی کرد، گفت: به سه شرط بیایم: که از بازار چیز نیاوری و از آنچه در خانه است هیچ چیز بازنگیری و نصیب عیال تمام بدیشان بگذاری» (کیمیای سعادت، ج ۱، رکن دوم ، اصل دوم :ص ۲۹۲). غزّالی پیش از ذکر حکایت یاد شده تحت عنوان ادب دوم به صورت آشکار ما را به درونمایهٔ حکایت دلالت میکند:« ادب دوم آنکه ماحضر فراپیش آورد – چون دوستی به زیارت آید- و هیچ تکلّف نکند و اگر ندارد فام نکند و اگر بیش از آن نبوَد که حاجت عیال تمام برجای باشد، بگذارد ایشان را » (همان).

دیدگاه

دیدگاه یا زاویهٔ دید روشی است که نویسنده داستان را نقل میکند و به عبارتی همان فرم و شیوهٔ روایت داستان توسط نویسنده است. از میان ۴۱ حکایت مورد بررسی غیر از سه حکایت، به شخصیت راوی تصریحی نشده و این امر حاکی از آن است که غزّالی خود به عنوان راوی دانای کل، نقل داستان را برعهده دارد و اساساً به دلیل اعتمادی که نویسنده به منابع خود داشته ، وجود راوی را حائز اهمیت نمی‌دیده و بیشتر سعی خود را در انتقال مفهوم مورد نظر به خواننده مصروف داشته است. وی گاه با افعال« گفت » و « گفتند» در میان حکایت حاضر میشود و در پاره‌ای از موارد در پایان حکایت حضور پیدا میکند و دربارهٔ پیام داستان اظهار نظر مینماید و یا نتیجه‌ای اخلاقی میگیرد(همان، اصل نهم: ص ۵۰۷) و (همان، ج۲، رکن چهارم ، اصل هشتم : ص ۵۶۷). شایان ذکر است که از میان سه حکایتی که به نقل از راوی روایت شده، دو حکایت به بیان خواب اختصاص دارد که در یکی از آن رؤیاها، راوی تحت عنوان «بزرگی» خواب خود را بازگو نموده است (همان، رکن سوم، اصل نهم: ص ۲۵۲). عمربن عبدالعزیز

Archive of SID

www.SID.ir

نیز خواب خود را به عنوان شخصیت فرعی حکایت روایت نموده که میتوان او را راوی پیرو رویداد دانست که صرفاً یک ناظر است و چون دوربینی محصول نگاه خود را گزارش میدهد. این شیوهٔ روایت که «ترکیبی است از دیدگاه اول شخص و دیدگاه دانای کل نمایشی» (مبانی داستان کوتاه، مستور: ص ۴۳) تنها یک بار بکار گرفته شد (کیمیای سعادت، ج۲، رکن چهارم، اصل دهم: ص ۶۳۳). در حکایتی دیگر نیز بوالحسن مداینی، راوی سوم شخص یا دانای کل است که هیچ نقشی در وقایع داستان ندارد (همان ، رکن سوم ، اصل ششم: صص۱۶۸ -۱۶۷).

صحنه

به زمان و مکانی که در آن عمل داستانی صورت میگیرد صحنه می‌گویند. از آنجا که هدف غزّالی در کیمیای سعادت از ذکر حکایات تأکید و تقویت سخنان خود و القای پیام خاص، آن هم در کمال ایجاز بوده، پردازش صحنه و توجه به صحنه و صحنه‌پردازی امری حاشیه‌ای در این کتاب محسوب میشود و اصولاً با توجه به کوتاهی حکایات، طبیعی است که مجالی برای پرداختن به این مقوله وجود نداشته باشد. به همین جهت غالب حکایات بدون صحنهٔ آغازین شروع شده، مستقیماً وارد تنهٔ اصلی و بخش پایدار داستان میشود. غزّالی نیز هنگامی به موقعیت زمانی و مکانی اشاره نموده که ضرورتی احساس کرده و به عبارتی بدون ذکر آنها در اصل روایت تاریخی او نقصانی وارد میشده است. باید اذعان داشت که غزّالی در صحّت حکایاتی که از امامان معصوم (ع) نقل نموده، هیچ تردیدی نداشته و اساساً برای تقویت جنبهٔ واقع‌نمایی نقلهای خود، نیازی به ذکر زمان و مکان خاص احساس نمیکرده است، مخاطب او هم بنا به خواست نویسنده کمتر درگیر این امر است و بیشتر بر معنی و مضمون مورد نظر نویسنده تمرکز دارد تا صحنه‌ای که روایت داستانی در آن اتفاق میافتد. در دو حکایت به شهر مدینه (همان: ص ۱۶۷) و (همان: صص۱۶۸- ۱۶۷) و ضمن دو حکایت به شهر کوفه و نیشابور (همان، ج۱، رکن دوم، اصل سوم: ص۳۵۶) و (همان، ج۲: رکن سوم، اصل اول: صص ۲۶-۲۵) تصریح شده است. اما از قراین برخی حکایات نظیر اشاره به «وقت احرام» و ماجرای لیلة المبیت خواننده به شهر مکّه - محل وقوع داستان- پی میبرد. اشاره به صحنهٔ نبرد نیز در دو حکایت به چشم میخورد. در چند موضع نیز صحنهٔ روایت، مسجد است اما به جهت وضوح مکان با توجه به سیاق حکایت و وجود قرینه از ذکر آن پرهیز شده‌است: « یک روز رسول خطبه میکرد» (همان، رکن چهارم ، اصل چهارم: ص ۴۳۹). از حیث زمان وقوع حکایت نیز میتوان از زمان حج (همان، ج۱: رکن اول، اصل هفتم: ص ۲۳۹) وقت نماز (همان، اصل چهارم :ص۱۶۶) روز عید (همان، ج۲، رکن چهارم ، اصل هفتم: ۵۶۶) به روزگار خلافت علی (ع) (همان، رکن چهارم ، اصل دوم: ص۴۴۵) ماجرای لیلة المبیت (همان، رکن سوم، اصل ششم: ص ۱۷۴) یاد کرد که جز مورد اخیر نمیتوان سال ، ماه

Archive of SID

www.SID.ir

و روز آن را تعیین نمود؛ چرا که در برخی از حکایتها به زمان حج در روزگار معصوم (همان، ج۱، رکن اول، اصل هفتم: ص ۲۳۹) و یا زمان خلافت امام علی (ع)(همان، ج۱، رکن دوم ، اصل ششم: ص ۴۴۵)اشاره شده است. از بررسی مصداقهای مورد بحث میتوان نتیجه گرفت که ذکر غالب زمانها و مکانها ضروری بوده و نه تزئینی، چرا که جزو بنمایهٔ حکایتها محسوب میشوند و ارتباط تنگاتنگی با عمل داستانی دارند و اگر در اصل حکایت وارد نمیشده حکایات را دچار خلل می‌کرده است. در سه حکایت از چهل و یک حکایت مورد بررسی خواب صحنهٔ وقوع رویداد بوده، که ضمن یکی از آنها به رؤیای صادقهٔ ابن‌عباس پرداخته شد که به واسطهٔ خواب از شهادت امام حسین (ع) بیست و چهار روز پیش از واقعهٔ عاشورا باخبر شده بود(همان، ج۲، رکن چهارم، اصل دهم: ص ۶۳۳). رؤیای دیگر از آنِ عمربن عبدالعزیز است که به شیوه‌ای بسیار پوشیده بر حقانیت علی (ع) و تقصیر معاویه اشاره شده است (همان). رویای دیگر از آنِ بزرگی است که در عالم خواب از علی (ع) تقاضای پند نموده است(همان، رکن سوم، اصل نهم: ص ۲۵۲) .

شخصیت

شخصیت(character) در یک اثر نمایشی یا روایی «فردی است دارای ویژگیهای اخلاقی و ذاتی که این ویژگیها از طریق آنچه که انجام می‌دهد – رفتار- و آنچه میگوید – گفتار- نمود می‌یابد» (مبانی داستان کوتاه، مستور: ص۳۳). جدای از شخصیتهایی که زاییدهٔ ذهن نویسنده‌اند و نویسنده آنها را از عالم واقع وام گرفته و به کمک تخیّل خود میپروراند، شخصیتهای دیگری نیز به عنوان شخصیتهای تاریخی در داستانهای تاریخی یا واقعی حضور دارند. میان شخصیتهای داستانی و شخصیتهای تاریخی و حقیقی، تفاوت بنیادینی وجود دارد: نویسنده در آفرینش شخصیتهای زاییدهٔ ذهن خود میتواند آزادانه با عنصر حقیقت‌نمایی یا تخییلی، عمل نماید. اما در داستانهای تاریخی که صبغهٔ حقیقی دارند، نویسنده باید طبق واقعیت رخ داده پیش برود و چیزی از خود نیفزاید یا کم نکند و شخصیتها را به گونه‌ای از صافی ذهن خود بگذراند که با شخصیت تاریخی، تباین و تعارضی پیدا نکند. نویسنده ملزم است که بر طبق حقیقت وقایع، داستان را شکل دهد و از آن تخطّی نکند، در نتیجه قدرت تخیّل در تجسم داستان واقعی و شخصیتهای تاریخی کمتر نمود پیدا میکند. اصولاً تاریخ و روایت در گذر زمان با مشترکات و تفاوتهایی، همیشه موضوع بحث و تحلیل بوده‌اند. حوادث و رویدادها، هم مادهٔ خام روایتها بوده‌اند و هم خود در اختیار بیان و نقل تاریخ قرار گرفته‌اند؛ تواریخی که روایت شده‌اند و روایاتی که از تاریخ، داستان ساخته‌اند» (سبع هشتم، شهبازی و ارجی: ص۱۸). غزّالی نیز چیزی به عنوان واقعیت تاریخی در اختیار دارد و باید آن را در قالب حکایت برای مخاطبانش مجسم نماید. قدرت وی در چگونگی روایت و ترسیم نمودن واقعیت داستان تاریخی مشخص میشود. وی برای تأثیرگذاری بیشتر، اغلب روایت (Narration)

Archive of SID

www.SID.ir

ساده‌ای را به صورت نمایشی و با گفتگو و دیالوگ بیان میدارد. هر چند چگونگی روایت نیز متفاوت است اما جوهره و اصالت داستان حفظ شده، فقط در کیفیت بیان آن، تفاوتی قائل شده است. در واقع او خالق شخصیتهای حکایات تاریخی خود نیست، بلکه وی آن دسته از روایاتی را که به دستش رسیده، باز پرداخت نموده و برای پردازش شخصیتها نیز از راههای گوناگونی که بدان پرداخته خواهد شد بهره برده‌است.

کمیت شخصیتها

در داستان کوتاه و قصه (tale) و حکایت بر خلاف رمان (novel=Roman) و حتی داستان بلند (long short story) امکان شخصیت‌پردازی محدود است بگونه‌ای که به چند شخصیت بیشتر نمیتوان پرداخت. هرچه تعداد شخصیتها بیشتر باشد، شناساندن و نقش دادن به آنها به دلیل مجال اندک قالب حکایت دشوار است و چه بسا شخصیتها زائد به نظر برسند یا نویسنده نتواند آنها را بپروراند و به مخاطب بشناساند. اگر شخصیت یا شخصیتهای مقابل حضور پر رنگی داشته باشند، باز هم یک شخصیت است که کانون توجه نویسنده و مخاطب قرار میگیرد و اعمال،گفتار و حوادث داستان حول او جریان می‌یابد. از میان چهل و یک حکایت مورد بررسی بیست و سه حکایت به شخصیت امام علی(ع)، پنج حکایت به امام حسن(ع) ، سه حکایت به امام حسین(ع)، هفت حکایت به امام سجاد (ع) و یک حکایت به امام رضا(ع) اختصاص دارد. در دو حکایت نیز امام حسن و حسین(ع) از جایگاه و نقشی مشترک برخوردارند. از حیث کمیت شخصیتها نیز غالب حکایات دو شخصیتی هستند، اما بخشی از حکایات سه و معدودی از حکایات نیز متضمن چند شخصیتند. در برخی حکایات که دارای دوشخصیت هستند، شخصیت ثانویه اغلب بی اهمیت به نظر میرسد و تنها برای این در حکایت حضور دارد که امام (ع) را به کنش و یا گفتار وادارد تا از رهگذر آن بتوان نکته‌ای بیان کرد. در حقیقت غزّالی میتوانست برخی حکایات را به صورت مستقیم و به عنوان حدیث یا گفتاری از امامان معصوم (ع) نقل کند؛ اما با آوردن شخصیت مقابل امام (ع)دیالوگی برقرار ساخته، که به حکایت شکلی نمایشی داده ، در حالی که به نظر میآید برخی از آن حکایات در اصل، روایت و حدیثی بوده که غزالی آن را به صورت نمایشی پردازش نموده است؛ اما در حکایاتی که بیشتر از دو شخصیت دارند به فراخور آن، حکایات نیز طولانیتر می‌شوند. مثلاً در حکایتی که ابوالحسن مداینی نقل میکند، امام حسن (ع) ، امام حسین(ع) و عبدالله جعفر به همراه پیرزنی از عرب و شوهر آن پیرزن به عنوان شخصیتهای حکایت حضور دارند که حکایت هم دارای

Archive of SID

www.SID.ir

بعد زمانی و مکانی و هم نسبتاً طولانی است (کیمیای سعادت، ج ۲، رکن سوم، اصل ششم: صص ۱۶۸-۱۶۷)[۱] در حکایت متضمن واقعه «لیلة المبیت» نیز چندین شخصیت وجود دارند که حضور خداوند و فرشته – جبرئیل و میکائیل- و مخاطبهٔ حق تعالی با آنها و سخن گفتن آن دو فرشته با امام علی(ع) به حکایت مذکور فضایی ماورایی و آسمانی (supernatural) بخشیده است. حضرت علی (ع)در این حکایت به صورت ابرمرد و قهرمان(hero) مطرح است که با ایثار و فداکاری در بسترپیامبر (ص) میخوابد، در حالی که جبرئیل و میکائیل از ایثاری این چنینی در حق همتای خود اظهار عجز میکنند (همان: ص ۱۷۴).

شخصیتهای اصلی و فرعی

هر داستانی تشکیل شده از یک شخصیت اصلی(pro tagonist) یا محوری و یک یا چند شخصیت دیگر است که به طور کلی شخصیت ثانویه یا فرعی یا مقابل(foil) نامیده میشوند. شخصیت اصلی «کسی است که در مرکز داستان یا نمایشنامه یا فیلم قرار می‌گیرد و نویسنده سعی می‌کند، توجه خواننده یا بیننده را به او جلب کند (رمانهای معاصر فارسی، میرصادقی، ج۱: ص ۳۱۹)، اغلب نیز یک شخصیت اصلی در داستان حضور دارد، اگر چه ممکن است اشخاص اصلی بیشتری در داستان دیده شوند، اما تمرکز و کانون توجه نویسنده بر روی یک شخصیت بیشتر از دیگر اشخاص است. در اغلب حکایاتی که غزالی از ائمهٔ اطهار نقل کرده، یکی از امامان معصوم (ع) شخصیت اصلی است، اما در حکایاتی که رسول(ص) حضور دارند، شخصیت اصلی، ایشان هستند و امامان معصوم(ع) در سایهٔ حضور آن حضرت قرار میگیرند مانند این حکایت : «رسول (ص) قومی را اندر غزا اسیر گرفت؛ همه را بکشت، مگر یک تن را. علی (رض) گفت : همه را دین یکی است و گناه یکی و خدای یکی، چرا این یک تن را نکشتی؟ گفت: جبرئیل بیامد و مرا خبر داد که وی را مکش که وی سخی است» (کیمیای سعادت، ج ۲، رکن دوم، اصل ششم: ص ۱۶۶).

در حکایاتی دیگر که امامان معصوم (ع) در آن حضور دارند، اگر چه ممکن است در نظر اول شخصیت مقابلِ امام (ع) شخصیت اصلی باشد، اما محوریت و ثقل و کانون توجّه در حکایت، امام (ع) است. به عنوان نمونه در این حکایت: «معروف است که یک روز [عمر] بر منبر مشاورت کرد با صحابه که چه گویید: اگر امام به چشم خویش منکَری بیند، روا بود که حدّ زند؟ گروهی گفتند: روا بُوَد. علی (رض) گفت: این کاری است که خدای– عزَّوجلّ– در دو عدل بسته است، به یک تن کفایت نیفتد. » (همان، ج ۱، رکن دوم، اصل نهم: ص ۵۰۷)، عمر شخصیت اصلی به نظر میآید و حکایت نیز با رفتار و گفتار وی آغاز میگردد، اما در ادامه، حضرت علی

۲. و (کیمیای سعادت، ج۲، رکن چهارم، اصل دهم: ص ۶۳۳).

Archive of SID

www.SID.ir

(ع) به مقتضای فضلیت علمی و چیرگی استدلال، حکم عمر را تغییر داده، مسیر حکایت را نیز عوض میکند و تمام توجّه مخاطب را به سوی خود معطوف میسازد.

تشخیص شخصیت اصلی در برخی حکایات دشوار است، بویژه آنجا که دو امام معصوم (ع) با هم در حکایتی حضور می‌یابند و هر دو در یک سطح به عنوان شخصیت اصلی مطرح میشوند، نظیرحکایتی که امام‌حسن (ع) و امام حسین (ع) در کنار هم حضور دارند و هر دو میتوانند، شخصیت اصلی به شمار آیند. دراین‌گونه موارد، تفکیک شخصیت اصلی در فضای داستان دشوار میگردد و در چنین موقعیتی هر دو امام در عرض هم و به عنوان یک فرد واحد و شخصیت اصلی در نظرگرفته میشوند: «حسن و حسین (رض) جهد آن کردندی که هر چه خریدندی ارزانتر خریدندی و درآویختندی، تا ایشان را گفتندی: در روزی چندین هزار درم می‌بدهید، درین مقدار چرا مکاس همی کنید؟ گفتندی: آنچه بدهیم از بهرِ خدای – تعالی- دهیم و بسیار در آن اندک بُوَد؛ امّا غبن فرا پذیرفتن نقصانِ عقل و مال بُوَد» (همان. رکن دوم، اصل سوم: ص ۳۵۶). در میان شخصیتهایی که نام آنها در حکایات ذکر شده ابن عباس، ابوبکر، عمر، معاویه، عبدالله بن جعفر و عمر بن عبدالعزیز شناخته شده و افرادی چون بو الحسن مداینی و اقرع بن حابس نیاز به معرفی دارند.

گاه در مقابل امام معصوم (ع)، شخص یا اشخاص فرعی حضور مییابند که غزّالی به صورت نکره و ناشناس مانند «یکی» (همان.ج۲۳۸۶رکن چهارم، اصل سوم) یا «کسی» (همان، ج۱، رکن دوم، اصل دوم: ۲۹۲) یا به صورت اسم عام از «بزرگان»(همان، ج۲، رکن سوم، اصل نهم: ص ۲۵۲)، «صحابه»(همان، ج۱، رکن دوم، اصل دوم: ص۳۵۶) و (همان: رکن دوم، اصل پنجم: ص۴۳۱) یا «غلامان» (همان، ج۲: رکن چهارم، اصل هشتم: صص۵۴۱-۵۴۰)، «فرد روستاییی» (همان، رکن سوم، اصل اول : ص۲۵) یا «منافقی»(همان،اصل سوم: ص ۱۰۵) و «ملحدی»(همان، ج۱، عنوان چهارم: ص۱۱۵) (همان، ج۲، رکن سوم، اصل اول: صص ۲۶-۲۵) بدانها اشاره می‌نماید. در برخی موارد نیز تنها با افعالی نظیر «وی را خبر دادند»(همان،ج ۱، رکن دوم، اصل سوم: ص ۳۴۶) «گفتند» غیر مستقیم از آنها یاد میکند. مانند این حکایت: «یکی قصه نوشت به حسن‌بن‌علی (رض)، فراستد و گفت: حاجت تو رواست گفتند: چرا نبشته برنخواندی؟ گفت: آنگاه خدای – تعالی – مرا از ذلّ ایستادن وی پیش من باز پرسیدی» (همان، ج ۲، رکن سوم، اصل ششم: ص ۱۶۷)[۱]. در این دست حکایات که غزالی به شخص یا اشخاص دیگر اشاره‌ای مستقیم نمیکند در واقع وظیفهٔ آنها تنها این است که از امام (ع) پرسشی نمایند یا امام(ع) را وادار به سخن کنند، یا سبب بروز کنش و رفتاری از امام (ع) شوند. هویت آنها نیز مهم و مورد اعتنا نیست. چنانکه در حکایت ذیل حتی نامی از حریف میدان برده نشده است: «از این بود که علی

[۱] . و (کیمیای سعادت، ج:۲، رکن سوم، اصل ششم ۱۷۰)و (همان، اصل نهم: ص۲۷۱) و (همان.رکن چهارم، اصل هشتم: ص۵۶۶)

Archive of SID

www.SID.ir

(رض) کافری را بیفکَند تا بکُشد، وی آب دهان در روی علی پاشید: وی را دست بداشت و نکُشت و گفت: خشمگین شدم، ترسیدم که برای خدای – تعالی – نکُشته باشم» (همان، ج۱، رکن دوم، اصل نهم: ص ۵۱۷).

ضمن حماسهٔ لیلة المبیت حضور خداوند و جبرئیل و میکائیل در کنار علی(ع)(همان، ج۲، رکن سوم، اصل ششم: ص ۱۷۴) و نقش آفرینی جبرئیل در حکایت ذیل فضای غیر مادی به داستان بخشیده‌است:« و رسول (ص) قومی را اندر غزا اسیر گرفت؛ همه را بکشت مگر یک تن را... گفت: جبرئیل بیامد و مرا خبر داد که وی را مکش که وی سخی است » (همان:ص۱۶۶).

در میان حکایات تنها یک بار به شخصیت پیرزنی(همان: ص ۱۶۷) اشاره شده و در دیگر موارد نشانی از حضور زن در حکایتها وجود ندارد.

افزون بر این شخصیتهای داستان منحصراً شخصیت انسانی نیستند و میتوانند حیوان یا حتی جماد باشند. در یکی از حکایتها شخصیت مقابل و فرعی، شیء بی‌جانی است که امام علی (ع) آن را مخاطب خود قرار میدهد و به زبان حال با آن سخن میگوید و منظور آن حضرت از این خطاب نیز ارائهٔ پیام و نکته‌ای است: «علی (رض) درمی بر کف دست نهاد و گفت: تو آنی که تا از دست من بیرون نشوی مرا هیچ سود نکنی» (همان: ص ۱۵۱).

اگر بخواهیم شخصیتهای فرعی حکایات را به دو طیف ارزشی و غیر ارزشی تقسیم کنیم می‌توانیم تعدادی از آنها را «ضد قهرمان» یا «شخصیت مخالف» بنامیم، چراکه به گونه‌ای با شخصیت اصلی و مرکزی در جدالند و گفتار و کردار آنها کاملاً ضد ارزش تلقی میشود (همان، ج ۱، رکن دوم، اصل دهم: ص ۵۴۱-۵۴۰)[1] برخی از شخصیت‌ها نیز یا پرسشگر موافقند یا پرسشگر منتقد و معترض به شمار میآیند که با دیدهٔ انکار به اعمال امامان معصوم(ع) مینگرند(همان، ج۲، رکن سوم، اصل نهم: ص۲۷۱) در پاره‌ای حکایات شخصیت یا شخصیتهای مقابل از کنش امامان معصوم (ع) شگفت زده میشوند و از حکمت کار ایشان پرسش میکنند[2]. گاهی نیز شخصیت از امام تقاضای پند میکند(همان: ص ۲۵۲) یا با او به مشورت میپردازد (همان، ج۱، رکن دوم ، اصل نهم: ص ۵۰۷).

شخصیت پردازی

شخصیت‌پردازی(Characterization) از عناصر بسیار مهم داستان است؛ زیرا نه تنها داستان را شکل میدهد، بلکه هر داستانی بر بنیان شخصیتها به وجود میآید. برای اینکه داستانی خوب پرورده شود و عمل داستانی (Action) و گفتگوی (Dialogue) قوی

۱ . و (کیمیای سعادت، ج۱، رکن دوم، اصل نهم: ص ۵۱۷)، (همان، اصل دهم: ص ۵۴۱).

۲ . و (کیمیای سعادت، ج ۱، رکن اول، اصل هفتم: ۲۴۰-۲۳۹)و (همان، ج۲، رکن سوم، اصل ششم: ص ۱۶۷)، (همان، ج۱ رکن دوم، اصل سوم: ص ۳۵۶) (همان، ج۲، رکن چهارم، اصل سوم: ص۴۱۴)و (همان، رکن چهارم، اصل هشتم: ص۵۶۷).

Archive of SID

www.SID.ir

داشته باشد، نویسنده باید ابتدا شخصیت‌پردازی درستی انجام دهد. خلق شخصیت از مهمترین بخشهای داستان است که جذاب ترین بخش آن نیز به حساب میآید، بگونه‌ای که « هربار که شخصیتی برای بار نخست، در متنی ادبی و تخیّلی و یا تاریخی، یا به واسطهٔ روندی دقیق و تبیین شده، ترسیم میشود، کشفی به معنایی واقعی و علمی کلمه صورت می‌پذیرد»(هنر خلق شخصیت، پولتی: ص۲۰).

پردازش شخصیت به دو شیوهٔ مستقیم یا گزارشی و غیر مستقیم یا نمایشی صورت میپذیرد (دستور زبان داستان، اخوّت: ص۱۴۱)، مطابق شیوهٔ نخست که به شیوهٔ توصیفی نیز موسوم است، شخصیت از طریق نویسندهٔ دانای کل و یا از زاویهٔ دید فردی در داستان معرفی، تجزیه و تحلیل میشود و به عبارتی به شیوهٔ مستقیم، ویژگیهای ظاهری و باطنی و یا افکار و منش شخصیت توصیف میشود، اما اگر نویسنده به شخصیت اجازه دهد که با رفتار و گفتار به معرفی خود بپردازد که خواننده با توجه به اعمال، اقوال، کنش و واکنشهای درونی و بیرونی او در مواجهه با حوداث به ماهیت، خصلت، منش و احساسات وی پی ببرد، شیوهٔ نمایشی به کار گرفته شده است (هنر داستان نویسی، یونسی: ص۲۷) که شیوهٔ دوم از طبیعیترین و مؤثرترین راههای شخصیت پردازی است. حال آن که شیوهٔ مستقیم و گزارشی داستان، را از شکل واقعی و باورمند خود خارج کرده و حالتی یکنواخت و گزارش گونه به آن میدهد. شایان ذکر است که روش ارائهٔ غیر مستقیم شخصیت « به دلیل احترام گذاشتن به توانائیهای خواننده در استنباط، ارزیابی و نتیجه‌گیری بر پایهٔ رفتار ارائه شده صورت میگیرد و نه بر پایهٔ ارائهٔ مستقیم و اظهار نظر نویسنده در « گفتن» اینکه یک شخصیت چگونه است» (روایت شناسی: درآمدی زبان شناختی- انتقادی، تولن: ص۱۶۴).

غزالی نیز از هر دو شیوهٔ مذکور یعنی گفتن و نشان دادن برای معرفی شخصیت امامان معصوم (ع) بهره برده است؛ با این توضیح که او در غالب حکایتها ابتدا برای آشنایی مخاطب و پیش از ورود به فضای گفتگو و کنش شخصیتها به ذکر یک یا چند جمله‌ای میپردازد که پاره‌ای از آنها گزارش و توصیف مستقیم راوی از شخصیت، محسوب میشود، سپس به نقل گفتگو یا نمایش کنش شخصیت میپردازد، گفتنی است با توجه به هدف نویسنده، کوتاهی حکایات و همچنین درونمایه محور بودن آنها نه تنها گفتار و اعمال شخصیتها بلکه توصیفها هرگز زاید به نظر نمیآیند و در ارتباطی تنگاتنگ با بنمایهٔ حکایات هستند و به نوعی نقش کلیدی دارند.

Archive of SID

www.SID.ir

شخصیت پردازی گزارشی:

توصیف

با توجه به نظر تولن که چنین اذعان داشته: « یکی دیگر از ابزارهای شخصیت پـردازی کـه زیاد استفاده شده و اغلب بر این فرض است که ظاهر بیرونـی مـنعکس کننـدۀ ذات درونـی است، توصیف ظاهر بیرونی شخصیتها بویژه لباسها و ترکیـب چهـرۀ آنهاسـت»(همـان: ص ۱۶۳) توضیحی که غزالی به عنوان راوی دانای کـل بـه طـور مسـتقیم از اشـخاص داسـتان ارائـه میدهد، گاه به ظاهر چهرۀ امام مربوط میشود که البته جز در حکایت امام رضا(ع) که ذکـر رنگ پوست برای بیان ویژگی فیزیکی و ذاتی آن حضرت است(کیمیای سعادت،ج۲، رکن سـوم، اصـل اول: ص ۲۵) در دیگر شواهد اشاره به رنگ چهره یا وضع ظاهری دالّ بر ویژگی روحی امامان است، نظیر حکایاتی که زردی رنگ چهره یا لرزیدن اندام حاکی از حالت خوف امام علی(ع) و امام سجاد (ع) در هنگام نماز و یا وقت احرام است:« و علـی بـن الحسـین(رض) چـون طهـارت کردی روی وی زرد شدی. گفتندی: این چیست؟ گفتی: نمی‌دانیـد کـه پـیش کـه خـواهم ایستاد؟»(همان ، رکن چهارم، اصل سوم: ص۴۱۴) [۱] گاهی نیز ذکر ویژگی لباس امام بـر مقامـات عرفـانی آنها از جمله زهد و خشوع دلالت میکند: « و امیرالمومنین علی(رض) جامه‌ای کهنه داشـت مختصر، با وی عتاب کردند، گفت : دل بدین خاشع شود و دیگران اقتدا کنند و درویشان را دل خوش بود »(همان، رکن سوم، اصل نهم: ص۲۷۱). البته این را اضافه کنیم که توصیف ظاهری افـراد جز در موارد یاد شده مدّنظر غزالی نبوده و اصولاً برای وی ارائـۀ تصـویر مسـتقلی از ظـاهر شخصیتها اهمیتی نداشته است. بلکه وجهۀ همت او مصروف توصیف درونی و ارائـۀ افکـار و ذهنیات و یا مکنونات قلبی امامان به واسطۀ کنش و گفتگو است.

شخصیت پردازی نمایشی

کنش

یکی از موثرترین شیوه‌های شخصیت پـردازی، نمـایش کـنش یـا واکـنش شخصیتهاسـت. توصیف کنش شخصیتها نیز یکـی از ابزارهـای مهـم غزالـی در پرداخـت شخصـیت امامـان معصوم است که از این شیوه نیز به فراخور موضع بهره گرفته شد ، با این توضیح که نمایش

۱ .« و علی(رض) چون اندر نماز خواستی شد،لرزه بر وی افتادی و گونۀ روی وی بگردیدی، و گفتی که: آمد وقت امانتی که بر هفت آسمان و زمین عرضه کردندو طاقت آن نداشتند»(کیمیای سعادت، ج۱، رکن اول، اصل چهارم: ص ۱۶۶) و « علی بن الحسین (رض) در وقت احرام زرد روی شد، و لرزه بر وی افتاد و لبّیک نتوانست زد. گفتند: « چرا لبّیک نگویی؟» گفت: « ترسم که اگر بگویم، گوید لا لبّیک و لا سَعدیک» چون این بگفت از اشتر بیفتاد و بیهوش شد»(همان، اصل هشتم: صص ۲۴۰-۲۳۹)

Archive of SID

www.SID.ir

کنشها محدود و بدون تنوع و در نهایت اختصار و ایجاز است و چه بسا با حذف عبارت یا جمله‌ای پیام حکایت نیز ناقص میگردد.

گفتنی است که تنها در سه حکایت که یکی متضمن حماسهٔ لیلة المبیت و حکایت دیگری که به سعهٔ صدر و حسن خلق امام رضا مربوط میشود، همچنین حکایت میزبانی پیرزن عرب از حسنین و عبدالله جعفر، شاهد اطناب در ذکر کنشها هستیم و به همین دلیل این دو حکایت نسبت به دیگر شواهد طولانیتر هستند. در حکایت مربوط به امام علی(ع) مباهات حق تعالی به ایثار آن حضرت دور از ایجاز معمول غزالی به نظر میآید« وی را با محمد(ص) برادری دادم جان خود را فدا کرد و به وی ایثار کرد و بر جای وی بخفت...»(همان، رکن سوم، اصل ششم: ص ۱۷۴). ریاضت نفس و تحمل امام رضا (ع) در برابر گستاخیهای روستایی نیز به اطناب ذکر گردیده است:« گفت: خیز آب بیاور، بیاورد. دیگر گفت خیز گل بیاور، بیاورد. هم‌چنین وی را کار همی فرمود و وی همی کرد...» (همان، رکن سوم، اصل اول: ص ۲۶ -۲۵) نیز در حکایت ذیل که به ذکر سخاوت زن عرب میپردازد، کنشها بدور از ایجاز است:« گفتند: هیچ شراب داری؟ گفت دارم،گوسفندی که داشت بدوشید و شیر بدیشان داد، بخوردند، گفتند : هیچ طعام داری؟ گفت ندارم مگر این گوسفند، بکشید و بخورید، بکشتند و بخوردند و ...» غزالی هم‌چنین در ادامهٔ حکایت به سخاوت کم نظیر حسنین و عبدالله جعفر به گستردگی اشاره نموده است (همان، اصل ششم: ص۱۶۸).

گاهی نیز کنشها بعنوان مقدمهٔ حکایتها با گفتگو در هم تنیده شده است . از آنجا که گزارش غالب حکایات توسط غزالی انجام میشود، کنشها نیز به صورت غیر مستقیم از طریق راوی- نویسنده- در اختیار خواننده قرار میگیرد. برای نمونه میتوان به حکایتی که ذیلِ موضوع حقوق فرزندان نقل شده، اشاره کرد که کنش رسول خدا(ص) حاکی از نهایت مهر ایشان به امام حسن بوده است، که غزّالی با گزینش فعل « فرو دوید» و قید «درحال» آن را به خوبی نمایش داده‌است:« و رسول (ص) بر منبر بود،حسن به روی در افتاد در حال از منبر فرو دوید، وی را بر گرفت...» (همان،ج۱، رکن دوم، اصل پنجم:ص ۴۳۱).

شایان ذکر است که غزّالی پیش از ذکر حکایات، عناوین، باب یا عنوانهای موضوعهای فرعی از علت کنشها خبر میدهد[1] . گاهی نیز خود امام از حکمت کنش خود سخن میگوید و ما را به شناخت شخصیت خود رهنمون میسازد (همان، اصل نهم: ص۵۱۷). ۲

۱. نیز (کیمیای سعادت، ج۲، رکن سوم، اصل دهم: ۲۹۶)

۲ . و هم چنین ر.ک(کیمیای سعادت ، ج ۲، رکن چهارم، اصل چهارم: ص ۴۴۵)

Archive of SID

www.SID.ir

گفتگو

گفتگو از ابزار مهم در شخصیت پردازی نمایشی است، چرا که پندار واقعیت را در خواننده به وجود میآورد و به راستنمایی داستان کمک میکند و به آن حالت نمایشی میدهد. غزالی نیز از این شگرد بیش از دیگر تکنیکها در شخصیت پردازی امامان معصوم بهره گرفته است و به عبارتی، گفتگو عنصر ثابت همهٔ حکایتهای اوست و حتی برخی از حکایات کاملاً به شیوهٔ گفتگو اداره میشود، گویی کنش شخصیت در گفتگو خلاصه میشود و اگر صحنه‌پردازی و مقدمه چینی اولیهٔ غزالی را در ابتدای حکایت در نظر نگیریم تمام حکایت را میتوانیم گفتگویی تلقی کنیم که متضمن پیامی است. بیشتر این گفتگوها بیانگر نکات اخلاقی، عرفانی و الهی مورد نظر غزالی است که ضمن آن جنبه‌های منفی یا مثبت شخصیتها و همچنین خصلتها و منش آنها آشکار میگردد و به تعبیری غزالی با خلق این گفتگوها هم درونمایهٔ حکایات را به معرض نمایش گذاشته و هم شخصیتهای خود را معرفی نموده‌است. گفتنی است که غزالی بسیاری از حکایاتی را که میتوانسته بصورت نقل ساده بیان نماید بصورتی زنده و با گفتگو عرضه نموده که طبعاً این امر بر تأثیر کلام او افزوده است.

اگر بخواهیم گفتگوها را در دسته‌های متنوعی طبقه‌بندی کنیم برخی از آنها ساختار پرسش و پاسخ دارند که آن پرسشها نیز به جهت فهم امری مبهم یا پس از وقوع کنشی صورت میگیرد. غزّالی هم در نقش دانای کل توانسته با استفاده از ترفندی مناظره گونه سوالها و جوابها را ساماندهی کند و به این شیوه مفاهیم و مضامین دلخواه خود را القا نماید. گفتگوها در این دسته از حکایات هم به لحاظ پیشبردِ رخدادها و هم از نظر پردازش شخصیتها سهم بسزایی دارند. آنچه در همهٔ شواهد در خور توجه به نظر میآید، تمهید صحنه‌ای آغازین از جانب نویسنده است که ضمن آن به کنشی اشاره میشود که پرسش از کنش و یا گفتگو پس از آن شکل میگیرد:« یک روز علی (رض) بگریست گفتند: چرا گریستی؟گفت هفت روز است تا هیچ مهمان در خانهٔ من نرسیده‌است»(همان، ج۲، رکن سوم، اصل ششم: ص ۱۷۰)[1]. نظر به شواهد مذکور، نیز در دیگر موارد، غزّالی در بین حکایات ، با افعال «گفت» و یا «گفتند» حضور خود را نشان میدهد و گاهی در پایان نیز حضور پررنگ‌تر خود را با ذکر حکمت پاسخ امامان معصوم (ع) به نمایش میگذارد[2].در معدودی از حکایات نیز پس از صحنهٔ آغازی تنها سخن امام به مخاطب ذکر میگردد که به جهت حکیمانه و مسکت

۱ . و ر.ک(کیمیای سعادت ، ج ۲، اصل دهم، رکن سوم: ۴۱۴)

۲ . و (همان، ج۱ ، عنوان چهارم: ص ۱۱۱و رکن دوم، اصل نهم: ص ۵۰۷) و (همان، ج۲، رکن چهارم، اصل هشتم: ص۵۶۷). و (همان، ج۲، رکن سوم، اصل سوم: ص ۸۸)

Archive of SID

www.SID.ir

بودن آن سخن مجالی برای کنش یا اظهار نظر مخاطب باقی نمیماند: «امیرالمومنین علی (رض) با ملحدی مناظره میکرد، گفت: اگر چنان است که تو میگویی هم تو رستی و هم ما و اگر چنان است که ما میگوییم، ما رستیم و تو افتادی و در عذاب ابدی بماندی» (همان، ج ۱، عنوان چهارم: ۱۱۵)[۱] چنانچه پیش از این نیز اشاره شد، بنای کار غزالی بر ایجاز و اختصار و القای پیام مورد نظر خود و نه سرگرم کردن مخاطب با داستان پردازی است و این امر در به کارگیری عنصر گفتگو نیز مصداق دارد، چرا که غالب گفتگوها نه عنصری گزینشی و نمایشی بلکه جزو ذات روایت و تنه و پیکرهٔ حکایت محسوب میشود و از خود حد و رسم و استقلالی ندارد و به عبارتی میان روایت قصه و گفتگو فاصلهای نیست و تنها در دو حکایت که یکی متضمن کشتن اسرا و عفو یک تن به واسطهٔ سخاوت اوست، پرسش علی (ع) از حکمت کار پیامبر اسلام (ص) به اطناب ذکر شده است: (همان، ج۲، رکن سوم، اصل ششم: ۱۶۶).

از جمله شواهد دیگر که غزالی در آن مراعات ایجاز را در ذکر گفتگوها و کنشها نکرده، حکایتی است که به سخاوت پیرزن عرب در میزبانی از حسنین(ع) و عبدالله جعفر و جبران مهمان‌نوازیهای او توسط امامان معصوم و عبد الله میپردازد. در حکایت مزبور علاوه بر ذکر تمامی کنشهای سخاوتمندانهٔ پیرزن شاهد گفتگوهایی هستیم که بیشتر جنبهٔ آرایشی و نمایشی دارد و فضایی همراه با انس و عاطفه را برای خواننده ترسیم میکند:« گفت یا پیرزن مرا میدانی؟ گفت: نه گفت: من آن مهمان توام که فلان روز به نزدیک تو آمدم پیرزن گفت: تو آنی؟ گفت آری...»(همان: ص ۱۶۸).

در داستانهای امروزی از یک سو محتوا و از سوی دیگر طرز ادای گفتار هر شخصیتی مورد توجه راویان است، اما در حکایات کهن از جمله غالب حکایات مورد بحث، شیوهٔ بیان حکایتها محل توجه نبوده و چندان پرورش نیافته است. شیوهٔ گفتگوی افراد نیز جز در موارد معدود با هم تفاوتی ندارد، گویا غزالی شیوهٔ یکسان خود را برای همهٔ شخصیتها بکار گرفته است، خود میپرسد و خود پاسخ میگوید و شخصیتها با زبان او گفتگو میکنند، میتوان گفت افراد حکایتها هیچ تشخص زبانی ندارند و به عبارتی دیگر هیچ امتیاز منحصر بفردی میان کلمات و عبارات شخصیتها دیده نمیشود. گویا برای غزالی تنها محتوای کلام آنها مهم بوده نه چگونگی ادای آن. خواننده نیز عواطف و اندیشه‌های اشخاص، ویژگیهای اخلاقی و ذاتی شخصیتها را از مضمون و محتوای گفتگوها حدس میزند نه به واسطهٔ طرز استفادهٔ خاص شخصیتها از کلمات و نحوهٔ ادای آنها.

Archive of SID

www.SID.ir

مونولوگ

بخش اعظم گفتگوها بیرونی، دوسویه و متقابل(dialogue) است اما در چهار مورد نیز حدیث نفس یا تک‌گویی و به عبارتی گفتگوی درونی شخصیت (monologue) نیز دیده میشود که در آن پرسش و پاسخی در کار نیست.

غالب حدیث نفسهایی که در شواهد مورد نظر دیده میشود حاکی از مقام روحانی و الهی امام و متضمن پیامی عرفانی است، نظیر حکایت ذیل که به مقام خوف امام علی(ع) ناظر است: « علی(رض) چون اندر نماز خواستی شد، لرزه بر وی افتادی و گونهٔ روی وی بگردیدی و گفتی که آمد وقت امانتی که بر هفت آسمان و زمین عرضه کردند و طاقت آن نداشتند» (کیمیای سعادت، ج۱،رکن اول، اصل چهارم: ص ۱۶۶).

در حکایت پیش رو نیز حدیث نفس به مقام زهد آن حضرت اشاره دارد: « علی (رض) به روزگار خلافت به سه درم پیراهنی خرید و آستین هر چه از سر دست فرا گذاشته بودی بدریدی و گفت: شکر آن خدای را که این خلعت اوست» (همان، ج۲، اصل چهارم، رکن چهارم: ص ۴۴۵).

چنانچه ملاحظه میشود خودگویی حضرت برخاسته از مقام زهد اوست، اما گاه این حدیث نفس به شکر از حق تعالی به خاطر فرو خوردن خشم مربوط میشود شکر آن خدای را که بندهٔ من از من ایمن است»(همان، ج۱، رکن دوم، اصل دهم:ص ۵۴۱) در حکایتی که به کراهیت علی (ع) نسبت به مال دنیا اختصاص دارد، هر چند مخاطب امام درم است اما آن را میتوان در زمرهٔ حدیث نفس برشمرد و به گفتگوی درونی حضرت با خود تأویل نمود « علی(رض) درمی بر کف دست نهاد و گفت: تو آنی که تا از دست من بیرون نشوی مرا هیچ سود نکنی» (همان، ج۲، رکن سوم، اصل ششم: ص ۱۵۱).

لحن

اگر لحن را آهنگ بیان نویسنده بدانیم که میتواند بصورتهای خنده آور، گریه‌آور، جدی و ... باشد در حکایات غزالی که نویسنده‌ای متکلم و متمایل به عرفان است و هدفی جز تعلیم و تأثیر در القای اهداف خود بر مخاطب ندارد، نمی‌توان تنوع لحن را انتظار داشت هر چند در این نوشتار براساس کتاب میرصادقی به عنوان عنصری جداگانه بررسی شد، ولی برخی لحن و گفتگو را یک عنصر میپندارند و آن را چون گفتگو در نمایش شخصیت بسیار مؤثر میدانند. در غالب حکایات مورد بحث بر خلاف اشخاص داستانهای امروزی شخصیتها از هر جنس و حتی از هر سطح فرهنگی و اجتماعی به شیوه‌ای مشترک با واژگان و نحوی یکنواخت به بیان سخنان خود میپردازند. هر چند نویسنده در پی آن نیست که به وسیلهٔ لحن هر شخصیتی افکار و عقاید او را به نمایش بگذارد؛ و هیچ تلاشی نیز برای فردیت بخشیدن به شخصیتها به کمک عنصر لحن از او دیده نمیشود، چراکه امامان برای بیان

Archive of SID

www.SID.ir

مقصود خود از همان واژه‌ها و تکیه‌ها و تأکیدها استفاده میکنند که دیگر شخصیتها و اساساً غلام و امام، لاابالی و فرهیخته از امکانات زبانی مشترکی بهره میگیرند و لحن و گفتگوی آنها نیز تابع خصوصیات زبانی و سبکی صاحب اثر است، اما با دقت در برخی گفتگوها میتوان نشانه‌هایی از امتیاز لحن را به ویژه در خطابها و جملات پرسشی مشاهده نمود: در حماسهٔ لیلة المبیت که جبرئیل و میکائیل برای مراقبت از حضرت علی(ع) به زمین آمدند علاوه بر آن‌که با لحنی تحسین آمیز به آن حضرت تبریک گفتند، با خطاب پسر ابوطالب نیز جانب حرمت اورا نگه داشتند: « بخ بخ یا پسر ابوطالب که حق – تعالی- با فریشتگان خویش به تو مباهات میکند» (همان: ص ۱۷۴) همچنان که خطاب« یا بن رسول الله» نیز از حسّ تکریم نسبت به مخاطب- امام حسن(ع) - حکایت دارد (همان،ج۱، رکن دوم، اصل اول: ص۲۹۶)

با تأمل در برخی خطابها نیز میتوان به پایگاه شخصیتی فرد مورد خطاب پی برد: با دقت در خطاب «ای مردمان» در حکایت ذیل بجای« ای مومنان» یا «ای مسلمانان» میتوان به پایگاه معنوی اهل بازار آن روز پی برد: « و علی(رض) در بازار کوفه میگردیدی و میگفتی: ای مردمان سود اندک را رد مکنید که از بسیاری بیفتید» (همان ، اصل سوم: ص ۳۵۶)، اما گاه لفظ خطاب بدون آنکه به مقام و منزلت مخاطب دلالت کند عظمت و پایگاه معنوی منادی و خطاب کننده را آشکار میکند: « یکی وی[امام سجاد(ع)]را دشنام داد گفت : ای جوانمرد ، میان من و دوزخ عقبه‌ای است ، اگر آن عقبه بگذارم بدین سخن تو باک ندارم و اگر نتوانم گذشت خود از آن بترم که تو گفتی » (همان، اصل دهم: ص۵۴۱) . در یک حکایت نیز استعمال صوت«کخ کخ» بر صغر سن امام حسن (ع) دلالت میکند:« حسن بن علی (رض) از مال صدقه خرمایی در دهان نهاد- و کودک بود- رسول (ص) گفت:« کخ کخ اَلقِها» یعنی بینداز!» (همان، اصل پنجم: ص ۳۷۱).

از جمله مواردی که میتوان عنصر لحن را در آنها مورد بررسی قرار داد، جملات پرسشی برخی حکایات است: لحن عتاب آمیز پیرمردی که همسرش تمامی مایملک خود را – که گوسفندی بود- برای میزبانی از حسنین و عبدالله جعفر هزینه نمود در جمله‌ای استفهامی مفید سرزنش و عتاب نمایش داده است: « گفت: گوسفند به قومی دادی که خود ندانی که ایشان کیستند؟(همان،ج۲، رکن سوم، اصل ششم: ص ۱۶۸) . نیز در حکایتی که به رویای صادقهٔ ابن عباس پیش از واقعهٔ عاشورا مربوط میشود پیامبر(ص) ضمن جمله‌ای استفهامی که مفید لحنی شکوه آمیز است از شهادت امام حسین (ع) و اصحاب وی خبر میدهند: «رسول(ص) را دیدم با وی آبگینه‌ای پر خون و گفت : نبینی امت من پس از من چه کردند؟ و فرزند من

Archive of SID

www.SID.ir

حسین را بکشتند؟ و این خون وی است و اصحاب وی است، به تظلّم پیش خدای - تعالی- میبرم» (همان، ج۲، رکن چهارم، اصل دهم: ص ۶۳۳).

همچنین در دو حکایت شاهد لحنی طنز آمیز هستیم: در حکایت ذیل علاوه بر آنکه پاسخ سریع و بی‌پروای ضد قهرمان- غلام امام سجاد- با استفاده از قید عمداً و تصریح هدف خود « تا تو را به خشم آورم» به آهنگ کلام او لحنی گستاخانه و همراه با لجاجت، جسارت و خودسری داده، پاسخ حکیمانهٔ آن حضرت همراه با طنز به نظر میآید: « غلامی بود وی را [امام سجاد(ع)] روزی پای گوسفندی بشکست، گفت چرا کردی؟ گفت: عمداً کردم تا تو را به خشم آورم.گفت : من اکنون آن را به خشم آورم که تو را این بیاموخت یعنی ابلیس را و وی را آزاد کرد» (همان، ج۱، رکن دوم، اصل دهم: ص ۵۴۱). [1] در حکایتی دیگر نیز گستاخی ضد قهرمان و فضای پر چالش و پرخاش به واسطهٔ نزدیکی افعال به هم نمایش داده شد: [علی بن الحسین] غلام را آواز داد، جواب نداد، گفت: نشنیدی؟ گفت شنیدم، گفت: چرا جواب ندادی...» (همان)

در حکایت ذیل نیز پاسخ علی(ع) به شخص منافق با لحنی مقتدرانه و پر صلابت ادا شده که صنعت تقابل و تضادی که در میان کلمات دو جمله وجود دارد بر تأثیر آن افزوده‌است:« یکی علی را (رض) دوست نمی‌داشت و به نفاق بر وی ثنا گفت، علی (رض) گفت: من کمتر از آنم که بر زبان داری و بیشتر از آنم که به دل داری» (همان، ج۲، رکن سوم، اصل سوم: ص ۱۰۵).

شخصیت

شایان ذکر است که در حکایتهای محل بحث علی رغم داستانها و حکایات دیگر که تحول در شخصیتهای اصلی رخ میدهد، ائمهٔ اطهار (ع) که اغلب شخصیت اصلی داستان هستند در جایگاه انسان کامل و آرمانی و اهل تمکین نه تنها در طول حکایات تغییر نمیکنند و شخصیتی ثابتی دارند، بلکه عمدتاً باعث تغییر و تحوّل شخصیت یا شخصیتهای دیگر و حتی ضد قهرمان میشوند. این ایستایی شخصیت امامان به دلیل کمال وجودی خاندان رسول(ص) است و به همین دلیل گاه دگردیسی شخصیتهای فرعی حکایات مورد بحث در حد یک تحول عمیق فکری ، روحی و عقیدتی به نظر میآید، گاهی ضد قهرمان در تقابل با امام قرار میگیرد و به واسطهٔ شیوهٔ گفتار یا کردار آن حضرت در موضع ضعف قرار میگیرد و در نهایت مجاب، شرمسار و دگرگون میشود. بعنوان نمونه، در پایان حکایت ذیل، فردی از رفتار و گفتار امام زین‌العابدین (ع) متحول میشود و عقیده‌اش کاملاً دربارهٔ آن حضرت

۱ . نیز (همان، ج۲، رکن سوم، اصل اول: ص ۲۶).

Archive of SID

www.SID.ir

تغییر میکند: «علی‌بن‌الحسین(رض) روزی به مسجد میشد، یکی وی را دشنام داد، غلامان قصد وی کردند، گفت: دست از وی بدارید پس وی را گفت: آنچه از ما بر تو پوشیده است بیشتر است. هیچ حاجتی هست ترا که به دست ما برآید؟ مرد خجل شد. پس علی‌بن-الحسین جامه برداشت و به وی داد و هزار درم فرمود وی را، آن مرد میشد و میگفت: گواهی دهم که این جز فرزند رسول نیست» (کیمیای سعادت، ج۱: رکن دوم، اصل دهم: صص ۵۴۱-۵۴۰) و حداقل تأثیر این است که شخصیتهای مقابل امامان معصوم (ع) نکته‌ای را می‌آموزند یا بر مشکلی فائق میآیند یا اطلاعاتی به دست می‌آورند یا از کلام مسکت آنان چنان متأثر و مجاب میشوند که دیگر پاسخی برایشان باقی نمیماند (همان، رکن دوم، اصل نهم: ص ۵۰۷)[۱۵] ، یا گاهی گفتار و کنش امام میتواند مسیر زندگی شخصیتهای مقابل را عوض کند، مثلاً غزّالی در حکایت ذیل به تأثیرگذاری گفتار و کردار امام سجّاد (ع) در سرنوشت غلامش چنین پرداخته‌است که: «غلامی بود وی را، روزی پای گوسفندی بشکست، ... من اکنون آن را به خشم آورم که تو را این بیاموخت - یعنی ابلیس را- و وی را آزاد کرد» (همان، ج۱، اصل دهم: ص ۵۴۱). هر چند به پایان کار غلام در حکایت مذکور اشاره نشده است، اما همین سکوت و بی‌سرانجامی غلام، تحولات مثبتی را در ذهن خواننده تداعی میکند.

نتیجه

غزالی در کیمیای سعادت با هدف تعلیم و آموزش، روایات مربوط به امامان معصوم(ع) و اقوال مأثور آن بزرگان را در قالب حکایات موجز یا شبه حکایات پردازش نموده و با رعایت ایجاز از ظرفیتهای داستان بهره برده‌است؛ با این توضیح که توصیف و شرح جزئیات و تفسیر صحنه‌ها از چارچوب غالب حکایت‌ها حذف شده و چنانچه عناصر یاد شده ضمن برخی حکایات آمده بعضاً در ارتباط تنگاتنگ با عمل داستانی بوده است. در حکایات مورد نظر عنصر پیرنگ وجود ندارد و تنها در برخی حکایات شکل سادهٔ آن که موسوم به طرح است دیده میشود.

درونمایهٔ الهی و اخلاقی اصلی‌ترین دغدغهٔ غزّالی بوده و شخصیت و پیام، عنصر غالب بیشتر حکایات به شمار میآید، جز در موارد معدود، نویسنده در جایگاه راوی دانای کل نقل داستان را بر عهده دارد . از حیث کمیت شخصیتها نیز اکثرحکایتها دو شخصیتی و تعداد اندکی سه یا چند شخصیتی هستند که شخصیتهای فرعی گاه در نقش موافق و پرسشگر و زمانی منتقد و معترض به حساب میآیند .

۱۵ . (همان، ج۲، رکن چهارم، اصل هفتم: ص ۵۶۷)، (همان، ج۱،عنوان چهارم: ص ۱۱۵)، (همان،ج۲، رکن چهارم ، اصل سوم: ص۳۸۶)

Archive of SID

www.SID.ir

غزّالی برای شخصیت پردازی از دو شیوهٔ گزارشی و نمایشی بهره گرفته که از میان شگردهای پردازش شخصیت توصیف و نمایش کنش محدود و جزو بن مایهٔ حکایات بوده و عنصر گفتگو علاوه بر آن که بخش مهمی از جریانات روایت را بر عهده دارد نقش بسزایی در شخصیت پردازی نمایشی را نیز ایفا میکند. در گفتگوها نیز غالباً امتیازی میان شخصیتها دیده میشود و جز در مواردی معدود شیوه و لحن گفتگوها امتیاز خاصی از هم ندارد، خواننده نیز بیشتر از محتوای گفتگوها پی به تیپ فکری و فرهنگی یا طبقهٔ اجتماعی شخصیتها میبرد تا طرز استفاده و نحوهٔ ادای لغات. مونولوگها نیز بیانگر مقام روحانی و الهی امامان هستند. شخصیتها امامان معصوم را به جهت نحوهٔ عمل یکسان و از آنرو که تبلور آرمان اصیل انسانی و نمایندهٔ طیف انسانهای کامل و مقدس هستند میتوان نوعی دانست، از منظر دیگر شخصیت امامان در هر حکایت از حیث محدودیت ظرفیت حکایتها در نمایش ابعاد مختلف شخصیتی ساده به شمار میآیند ولی به آن دلیل که گفتار و کردار آنها شگفت‌آور و اعجاب برانگیز است به شخصت جامع نزدیک میشود. همچنین آن بزرگان به جهت اتصاف به مقام تمکین دارای شخصیتی ایستا هستند که سبب پویایی شخصیتهای مقابل و حتی ضد قهرمان میشوند.

منابع

۱.جنبه‌های رمان، فاستر، ادواردمورگان (۱۳۵۲)، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، تهران: امیرکبیر.

۲.چگونه ادبیات داستانی را تحلیل کنیم، کنّی، دبلیو. پی (۱۳۸۰)، ترجمهٔ مهرداد ترابی نژاد و محمد حنیف، تهران: زیبا.

۳.دستور زبان داستان، اخوّت، احمد (۱۳۷۱)، اصفهان: نشر فردا.

۴.رمانهای معاصر فارسی ، میرصادقی، میمنت (۱۳۸۲)، ۲ج، تهران: نیلوفر.

۵.روایت شناسی، درآمدی زبان شناختی- انتقادی، تولن، مایکل (۱۳۸۶)، ترجمهٔ فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.

۶.ساختار داستانی حکایت‌های عرفانی، رضوانیان، قدسیه (۱۳۸۹)، تهران: سخن.

۷.سُبع هشتم، شهبازی، ایرج و ارجی، علی‌اصغر (۱۳۸۷)، تهران: سایه‌گستر.

۸.عناصر داستان، اسکولز، رابرت(۱۳۸۳)، چاپ دوم، ترجمهٔ فرزانه‌ی طاهری، تهران: نشر مرکز.

۹.عناصر داستان، میرصادقی، جمال (۱۳۸۰)، چاپ چهارم، تهران: سخن.

۱۰.فرهنگ اصطلاحات ادبی ،داد، سیما (۱۳۸۵) ، چاپ سوم، تهران: مروارید.

Archive of SID

www.SID.ir

۱۱.کیمیای سعادت، غزّالی، محمدبن‌محمد (۱۳۸۶)، چاپ سیزدهم، ۲ج. به کوشش حسین خدیوجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲.مبانی داستان کوتاه، مستور، مصطفی (۱۳۸۷)، چاپ چهام، تهران: نشر مرکز.
۱۳.هنر خلق شخصیت،پولتی، ژرژ (۱۳۸۳)، ترجمهٔ آذین حسین‌زاده، تهران: نشر قطره .
۱۴.هنر داستان نویسی، یونسی، ابراهیم (۱۳۶۹)، چاپ پنجم، تهران: نگاه.

Archive of SID

www.SID.ir